

خراج و جزیه

دو قرن سکوت
برگ ۹۷
دکتر عبدالحسین زرین کوب

« جزیه مالیات سرانه و خراج مالیات ارضی بود که ذمی ها مادام که مسلمان نشده بودند طبق قوانین خاصی میبایست بپردازند چون رفته رفته میزان این مالیاتها بالا میرفت و قدرت پرداخت در مردم نقصان می یافت، ذمی ها برای آنکه از پرداخت این باج ها آسوده شوند اسلام می آوردند و مزارع خویش را فرو می گذاشتند و بشهرها روی می آوردند. به این حال حجاج همچنان جزیه و خراج را از آن ها مطالبه میکرد (این خلکان ج ۲ برگ ۲۷۷). کارگزاران حجاج باو نوشته بودند که « مالیات رو بکاستی گذاشته است زیرا اهل ذمه مسلمان و شهرنشین شده اند. »

دو قرن سکوت
برگ ۳۵۵ به بعد
دکتر عبدالحسین زرین کوب

خراج و جزیه

گذشته از وزیران و امیران که با « استصفا » و مصادره و رشوه ستانی ثروت و مکننت بچنگ می آوردند، عاملان خراج و جزیه نیز از راه جبایت این اموال، جنایت بسیار بر خلق روا میداشتند. اما این جزیه و خراج چه بود؟ در این باب جای آنست که اینجا سخنی گفته آید.

خراج مالیات ارضی بود که از اهل ذمه گرفته میشد در مقابل جزیه که مالیات سرانه بود. در آغاز فتح اسلام کسانی از اهل کتاب که بآیین خویش باقی ماندند و در ذمه مسلمانان درآمدند زمین هایی که داشتند همچنان در تصرف آنها باقی ماند اما از آنها پاره یی از محصول را بعنوان خراج میگرفتند. گذشته از خراج، در هر سال نیز مبلغی بعنوان جزیه از این ذمی ها میگرفتند. جزیه از مردان بالغ و تندرست گرفته میشد و زنان و کودکان و بینوایان از پرداخت آن معاف بودند. این جزیه، که از آنها گرفته میشد آنرا در ذمه اسلام قرار میداد و مال و جانیشان از تعرض مصون بود. از این ذمی ها، اگر کسی از پرداخت جزیه خودداری میکرد جایز نبود که آنرا به شکنجه از او بستانند. تنها وسیله ای که برای الزام وی به تادیه جزیه جایز شمرده میشد، آن بود که او را بزدان ببندازند. در ستاندن خراج نیز، شکنجه و تعذیب مودیان را ناروا شمرده بودند. (۱)

با اینهمه، عاملان خراج در اخذ و جبایت این اموال، هرگز از آزار و شکنجه مردم دریغ نمیکردند و اهل ذمه که بار سنگین جزیه و خراج بر دوش آنان بود، ازین رهگذر جفای بسیار کشیدند.

اهل ذمه

در حقیقت این اهل ذمه، هر چند در کنف حمایت مسلمانان بشمار می آمدند. اما غالبا در کار آنها هیچ مساحمه را جایز نمی شمردند. تاکید میشد که در دولت مسلمانی هیچ آنها را بعمل نگمارد در روزگار خلفایی که تا اندازه یی پای بند دین بودند، کار کتابت نیز، جز بندرت بدانها سپرده نمی شد و خلفا آن را زشت و ناروا می شمردند.

گذشته از آن، بنای معابد تازه برای آنها ممنوع بود و نیز به آنها اجازت نمی دادند آتشکده یی را که ویران شده بود تعمیر کنند. با اینهمه، در بعضی از بلاد ایران، پاره یی از آتشکده های قدیم همچنان برپا ماند. چنانکه در کرمان، که تا آخر عهد بنی امیه بعضی مردم همچنان به آیین دیرین خویش مانده بودند آتشکده ها برپا مانده بود. این ذمی ها، که جزیه و خراج می پرداختند البته در پناه مسلمانان بودند. با اینهمه، از بسیاری جهات قیود بسیار بر آنها تحمیل گشته بود. زی و جامه شان از زی و جامه مسلمانان جدا بود. در آغاز فتح اسلام، بر پیشانیهایشان داغ می نهادند و آنها را وا می داشتند کستی به بندند تا از دیگران شناخته باشند. (۲) بر اسب نشستن نیز برای آنها ممنوع بود، در مجالس هم حق نداشتند بر صدر بنشینند و هم نمیتوانستند بناهایی برتر از بناهای مسلمین بسازند.

در پرداخت جزیه نیز در حق آنها تحقیر و استحقاف بسیار میرفت زیرا که، لازم بود این جزیه را با خاکساری و فروتنی به مسلمانان بپردازند از این رو، عامل که برای گرفتن جزیه مامور بود خود می نشست و ذمی را که برای پرداخت جزیه آمده بود در پیش روی خویش بر پای می داشت. اگر ذمی توانگر بود در هر سال معمولا چهار دینار از او می گرفتند و اگر بینوا بود

دیناری بیش نمی داد. اما وقتی برای ادای این جزیه او را پیش می خواندند. عامل او را «قفایی (پشت گردنی)» سخت می زد و می گفت جزیه بده، ای کافر! و ذمی بیچاره ناچار بود دست به جیب برد و جزیه خویش را برآورد و بر کف دست نهد و با نهایت شکستگی و خاکساری بپردازد. هنگام گرفتن جزیه لازم بود که دست بر فراز دست آنکس باشد که جزیه می دهد.

غالباً، بعد از آنکه این جزیه ادا میشد، مهری از سری بجای رسد جزیه، بدان ذمی می دادند که «برانت» نام داشت و آنرا به گردن می آویخت تا از مطالبه مجدد مصون بماند. عامه مسلمانان حق داشتند در این مجلس حاضر شوند، و این زبونی و حقارت ذمی ها را که نشانه قدرت و پیروزی آیین مسلمانان بود تماشا کنند. (۳)

خراج ستانی

جمع آوری خراج در ولایات، غالباً با تهدید و فشار بسیار توأم بود. کسانی بودند که جمع خراج را بعهده می گرفتند و آن را از مردم بزور و شکنجه می ستاندند و با وضع ظالمانه و خشونت آمیزی آن را جبایت می نمودند. اینها بقول قاضی ابو یوسف کسانی بودند که «جز بر گرفتن سود و بهره خویش اندیشه دیگر نداشتند، خواه آنرا از مال خراج برگیرند و خواه از مال رعیت بربایند. آنگاه این همه را نیز با جور و بیداد می ستاندند. و مردم را در گرمای آفتاب نگاه می داشتند و بسختی می زدند» (۴).

در سراسر قلمرو خلافت، بیش از همه جا خراسان و سواد عرضه دستبرد و دستخوش ستم و بیداد کارگزاران خلفا بود زیرا خراسان و سواد بیش از سایر ولایات خراج می پرداخت. از تامل در فهرستی که ابن خلدون در باب خراج عصر مامون دارد و مقایسه آن با جدولی که قدامه بن جعفر در کتاب الخراج خود راجع بخراج در عصر معصم نقل می کند، این دعوی تایید می شود. مجموع خراج خراسان و سواد بالغ بر نصف تمام خراج مملکت عباسی می شد. (۵) این خراج هنگفت و سنگین نیز از قدیم غالباً در معرض تغییر بود. سعید بن عاص والی بنی امیه در عراق، گفته بود «السواد بستان القریش ماشنا اخذ نامنه و ماوننا تر کنه» و این گفته حتی در دوره مامون و معتصم نیز معتبر و صادق شمرده میشد. عمال و کارگزاران خلیفه در خراسان و عراق، هر وقت می خواستند خراج را می افزودند و هر وقت می خواستند آن را می کاستند.

اما چنان نبود که همواره خلیفه و عمال او را از این رعایای ضعیف شرم آید. بسا نیز که در گرفتن خراج و غارت کردن رعیت بیرحمی و بشرمی را از حد بدر می بردند..... (۶)

بدینگونه خلفا و عمال بمیل خود هر چه می خواستند از هرکه دلشان می خواست بعنوان خراج مطالبه میکردند. و درین مطالبه نیز غالباً از ارتکاب فجایع شرم انگیز دریغ نمی ورزیدند. این بیداد و ستم عاملان مردم را بچاره جویی وامیداشت. و این چاره جویی صورت های مختلف داشت:

رسم الجاء

گاه صاحبان اراضی برای آنکه از شر عاملان ظالم ایمن باشند بحلیه دست می زدند. بدینگونه که ملک و ضیاع خویش را بنام یکی از محتشمان و مقریان خلیفه ثبت می کردند تا کسانی که مامور جبایت خراج میشوند بر آنها ستم نکنند. بپاس حشمت آن بزرگ بگرفتن نیمی یا کمتر از خراج اکتفا نمایند. این کار در تاریخ اسلام به «الجا» معروفست و درین طریقه «الجا» صاحب زمین مزارع و کشتکار شمرده میشد و زمین او بتدریج در تملک مرد صاحب نفوذی که باو پناه داده بود در میامد (۷) و صاحب زمین اصلی فقط شریک غله و سود آن می گردید.

در دوره خلافت ولید بن عبدالملک اهالی سواد برای آنکه ظلم عاملان ستمکار رشوه خوار ایمن بمانند به مسلمة بن عبدالملک برادر خلیفه که والی سواد بود الجاء جستند. از آن پس اراضی سواد ضیاع مسلمة گردید و در دست اعقاب و احفاد او باقی ماند تا آنکه خلافت بدست بنی عباس افتاد و آن اراضی نیز جز ضیاع خلافت ضبط گشت. مردم مراغه نیز هنگامیکه کروان بن محمد والی ارمنستان و آذربایجان بود با او الجاء نمودند و اراضی آنها بتمک مروان درآمد تا پس از سقوط مروان مانند سایر املاک بنی امیه از آنها مآخوذ گردید.

در دوره عباسیان نیز این شیوه دوام یافت. مردم زنجان از بیم صعالبک و از شر عمال مجبور شدند اراضی خود را بنام قاسم پسر هارون الرشید ثبت کنند و اراضی آنها نیز از این راه رفته رفته جز ضیاع سلطانی گشت. (۸)

در فارس نیز ظلم و بیداد کارگزاران و جمع آورندگان خراج مردم را مجبور کرد که اراضی خود را بنام بزرگان و محتشمان دربار خلافت ثبت کنند. (۹)

بدینگونه ظلم و فشار و عمال و کارگزاران خلیفه، مردم را بترک املاک خویش و می داشت و توازن و تعادل اجتماع را بهم می زد با اینهمه بهم خوردن تعادل اجتماع را مردم بمثابه یک چاره و درمان جهت رهایی از جور و بیداد عمال خلیفه تلقی می کردند.

آشوب و شورش

گاه نیز چاره بی که مردم برای رهایی از بیداد ستمکاران می توانستند بیابند شورش و قیام برضد خلیفه بود. توجه با این نکته که قسمت عمده خراج قلمرو عباسیان را مردم خراسان و عراق می پرداختند نشان می دهد که چرا بیشتر شورشها و قیام های خونین و بزرگی که بر ضد خلفای عباسی انجام شد از خراسان و عراق پدید آمد: اینهمه فشار و شکنجه و بیداد که بر ستمدیگان خراسان و سواد وارد می آمد آنان را بشورش و قیام بر ضد خلیفه و می داشت.

عیاران و رهنان

کارگزاران حکومت، با شکنجه و آزار از مردم خراج میستاندند و برزگران و بازرگانان که حاصل عمر خود را چنین عرصه تاراج می دیدند ناچار میشدند دست از کار خویش برگیرند. برای فرار از بیداد و شکنجه عمال دولت بسا که مردم مجبور بودند سر بشورش برآوردند. همه جا ناامنی حکمفدما بود. رهنان و سالوکان در راهها بجان مردم می افتادند. عیاران و شاطران در شهرها امنیت را تهدید می کردند.

برگ ۳۶۸

« و گویی چنان شده بود، که بقول یک محقق، این رعایای ضعیف ناچار بودند زمین را بکارند تا عربان درو کنند و حاصل آن بردارند. » (۱۰)

تاریخ ایران بعد از اسلام؛ دکتر عبدالحسین زرین کوب برگ ۳۸۰ و پس از آن

« چنانکه تقریباً در تمام دوره امویان داستان خراج مشکل عمده زندگی موالی بود. این خراج نوعی مالیات ارضی بود که اهل ذمه - گذشته از جزیه خویش - و همچنین موالی - از بابت اراضی خود - در شهرهایی که به جنگ گشوده می شد می پرداختند.

در هر حال اراضی شهری که به جنگ گشوده می شد اگر بین فاتحان تقسیم می شد ارض عشر به حساب می آمد و اگر به حکم خلیفه در دست مالکان قدیم می ماند ارض خراج بود. درینصورت، با آنکه مالکان این اراضی در ملک خویش همه گونه تصرف می توانستند کرد جز بادستوری خلیفه آن اراضی عشر که ملک خاص افراد می بود تبدیل کنند. —نابراین، از مالکان اینگونه اراضی کسی که اسلام می آورد هر چند از جزیه معاف می شد لیکن از خراج ارض معاف نبود مگر آنکه زمین خود را رها کند و به شهر برود.

اما شهرهایی که به صلح و بموجب «عهدنامه» تسلیم شده بودند هر چند زمین آنها نیز ارض خراج محسوب می شد لیکن مالکان آن اراضی اگر مسلمان می شدند زمینشان ارض عشر می شد و از خراج معاف بود.

در هر حال اینگونه اراضی ببتشر در خراسان و ماروالنهر بود. مرزبانان و دهقانان که میدیدند با شکستهایی که در سواد و عراق بر ساسانیان وارد آمده است دیگر امیدی به تجدید حیات آن دولت نیست بدون جنگ و غالباً بموجب عهدنامه های جداگانه تسلیم می شدند. در این عهدنامه ها مقرر می شد که اهل شهر سالیانه مبلغی به عنوان باج و جزیه بپردازند. از جمله بر حسب اینگونه عهدنامه ها قرار شده بود از شهرهای مهم خراسان و ماورالنهر نشابور هزار هزار درم، هرات هزار هزار درم، بخارا هزار هزار درم، سمرقند هفتصد هزار درم، طوس ششصد هزار درم، ابیورد چهارصد هزار درم، و فسا سیصد هزار درم سالیانه به اعراب بپردازند.

اما چون قبول اسلام موجب معافیت از جزیه بود ناچار وقتی از اهل ذمه کسانی اسلام می پذیرفتند می بایست جزیه آنها از مبلغی که در عهدنامه ها آمده بود کسر شود: کاری که البته در عمل کمتر اتفاق می افتاد. لیکن بار جزیه این نومسلمانان هم بر دوش کسانی که بر دین پداران خویش مانده بودند نمی ماند زیرا دهقانان و کسانی که مامور جمع آوری مالیات و باج بودند چون غالباً از جانب امرا مسلمان در کار آنها نظارتی نمی رفت این جزیه یا معادل آنرا به بهانه ها و عنوانهای گوناگون همچنان ازین نومسلمانان وصول می کردند و بدین سبب نشر اسلام در خراسان از جانب اعراب - مخصوصاً در دوره اموی -

چندان تشویقی نمیشد. گرویدن مجوس به آیین اسلام گاه بمتابیه نوعی فرار از «جزیه» تلقی میشد و بسا که در بعضی موارد برای آنکه خراج خراسان دچار زیان نشود ازین تازه مسلمانان همچنان باز نه همان خراج بلکه جزیه نیز مطالبه می کردند.

حتی یک وقت اشرس بن عبدالله سلمی که چندی والی خراسان گشت درصدد برآمد کسانی را به آن سوی آموی گسیل دارد و مردم را به اسلام بخواند با این وعده که اگر اسلام آورند از جزیه معاف باشند. اما اقبالی که مردم آن بلاد به آیین مسلمانی کردند دهقانان و بزرگان خراسان را که متعهد جمع و پرداخت خراج معهود بودند به وحشت انداخت و اشرس را واداشتند تا از نومسلمانان سغد همچنان مثل سابق جزیه مطالبه کند: کاری که سبب خشم و نارضایی آنها شد و به شورش خونین منتهی گشت.

راه حلی که نصر بن سیمار برای رفع این بیدادی یافت آن شد که هر که را اسلام می آورد از خراج معاف دارد و تفاوتی را که از بخشودگی خراج وی حاصل میشد از کسانی که همچنان بر دین قدیم خویش باقی مانده بود بستاند.

اما از اهل ذمه - چه در آبادیها و چه در شهرها - مالیات سرانه بی نیز دریافت می شد که جزیه نام داشت. این جزیه از اهل ذمه در قبال حمایتی که از آنها می شد وصول می گشت و وصول آن نشانه فرودستی و خواری اهل ذمه و برتری مسلمین نیز بود. از این ور آنرا با تشریفات مخصوص و در حالی که فرودستی و پستی مغلوبان بطور بارزی نمودار بود از آنها دریافت می کردند. »

تاریخ یعقوبی جلد دوم برگ ۱۶۶

« در دوران معاویه خراج عراق و مضافات آن در کشور ایران بر ششصد و پنجاه و پنج میلیون درهم قرار گرفت، خراج سواد صد و بیست میلیون درهم بود، خراج فارس هفتاد میلیون، و خراج اهواز و مضافات آن چهل میلیون؛ و خراج یمامه و بحرین پانزده میلیون درهم؛ و خراج شهرستانهای دجله ده میلیون درهم؛ و خراج نهاوند و ماه کوفه که دینور باشد و ماه بصره که همدان است و مضافات آن از اراضی عراق عجم، چهل میلیون درهم؛

و خراج ری و مضافات آن سی میلیون درهم؛

و خراج حلوان بیست میلیون درهم؛

و خراج موصل و متعلقات آن چهل و پنج میلیون درهم؛

و خراج آذربایجان سی میلیون درهم

؛ و این پس از آن بود که از هر سرزمینی املاک آبادی را که پادشاهان ایران خالصه خود قرار می دادند، بحساب نیاورد و آنها را خالصه خود قرار داد و تبول جمعی از بستگان خویش ساخت و عامل عراق از درآمد خالصه هایی که معاویه در این نواحی داشت، صد میلیون درهم نزد وی فرستاد و صله ها و جایزه های معاویه از همین درآمد بود.

خراج مصر در دوران معاویه بر سه میلیون دینار قرار گرفت و عمر بن عاص اندکی از آن را نزد وی می فرستاد. پس چون عمر بمرد، خراج نزد معاویه فرستاده می شد بدین ترتیب که مقرریهای مردم داده می شد و یک میلیون درهم بسوی او حمل می گردید.

خراج فلسطین بر چهار صد و پنجاه هزار دینار مستقر شد؛ و خراج اردن بر صد و هشتاد هزار دینار؛ و خراج دمشق بر چهار صد و پنجاه هزار دینار؛ و خراج شهرستان حمص بر سیصد و پنجاه هزار درهم؛ و خراج قنسیرین و عواصم بر چهار صد و پنجاه هزار درهم؛ و خراج جزیره که دیار مضر و دیار ربیعیه باشد بر پنجاه و پنج هزار درهم؛ و خراج یمن بر یک میلیون و دویست هزار دینار (گفته شده) نهصد هزار دینار. »

تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان

ترجمه فارسی، برگ ۲۲۹

« ماموران خلافت برای دریافت مالیات زمین از اهل ذمه (ایرانیانی که مسلمان نشده بودند) بیداد میکردند و آنچه میخواستند از آنان میگرفتند، خواه چیزی برای زمینداران باقی میماند و خواه باقی نمیماند. ترتیب این بود که زمینی را مساحی میکردند و از روی آن باج میستاندند، ولو در آن کشت نشده بود. یکی از شرایط باج ستانی این بود که مبلغی برای زمینداران بعنوان

مساعده می‌گذاشتند که صرف حوائج آنان در صورت اتفاقات غیر مترقبه شود. با این وصف ... حجاج بن یوسف ... نامه ای به خلیفه عبدالملک نوشت و اجازه خواست که همان مختصر مساعده باقی مانده را نیز از زمینداران بستاند. این پیشنهاد بقدری ظالمانه بود که عبدالملک، با همه ستمگری معروف خویش آنرا رد کرد و به حجاج نوشت: **برای این بینوایان حداقل گوشت و استخوانی باقی گذار تا در اطراف آن بتوانند چربی جمع کنند.**

ظاهراً همین فشارها پاره ای از زمین داران و روستاییان را بر آن داشت که اسلام آورند و در پناه دین از بیدادگری رها شوند ولی اینکار هم آنرا از پرداخت جزیه و خراج آزاد نساخت. و با آنکه از ده ها گریختند و کشت زارهای خود را پکسان خویش واگذارده بشهرها رو آوردند باز هم آسوده نماندند. چه که حجاج دستور داد آنرا بروستاها باز آورند و از آنان خراج بستانند!

تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان
ترجمه فارسی، برگ ۲۳۲

« عاملان خلافت در فارس میوه‌های باغها را بیهای زیادتر از معمول تخمین میزدند و مطابق ارزیابی ظالمانه خود از آنان مالیات می‌گرفتند.

دیگر از بیدادگری آنان برای افزایش درآمد آنکه بر زمینهای بایر نیز مالیات وضع کردند، و از ایرانیان هر سال عید نوروز مالیاتی به نام عیدی می‌گرفتند و در زمان معاویه این عیدی ده میلیون درهم میشد و هر کس زن می‌گرفت و یا میخواست عرضحال بنویسد باید مالیات فوق العاده بپردازد.

پیمانان آنان در موقع تحویل گرفتن جنس غیر از پیمانان دیگران بود و موقع جنس تحویل دادن پیمانان دیگری بکار میبردند. بهای کاغذ و دفتر و اجرت پاربری خواربار را از اهالی میستاندند. و خواربار(عامل) را نقداً یا جنساً علاوه بر مالیات دریافت میداشتند و کسانیکه مباشر سنجیدن غله بودند اجرت خود را از روستاییان میستاندند. و همینکه دهاتیان وجه نقد برای پرداخت مالیات می‌آوردند مقداری از آن درهم‌ها را بعنوان صرف و غیره برایگان می‌گرفتند. »

تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان
ترجمه فارسی، برگ ۲۳۵

« درباره همین مالیات جرجی زیدان از قاضی ابی یوسف نقل میکند که :

اطلاع یافتیم که مالیات نروزی را با ظلم و زور میستانند، بدینقسم که مودیان مالیات را در هوای بد نگاه میدارند و به سختی کتک میزنند و خمره های سنگین بر آنان می‌آویزند و دست و پایشان را در کند و زنجیر می‌بندند. »

کتاب الخراج و صنعه الکتابه بنیاد فرهنگ ایران

« قدامه بن جعفری می نویسد: مامور مالیاتی و مسئولین جمع آوری خراج افرادی بودند که جز گرفتن سود و بهره خویش اندیشه دیگری نداشتند، خواه آنرا از مال خراج بر گیرند و خواه از مال رعیت به یغما برند، آنگاه این همه را با جور و بیداد و تجاوز و تاراج می ستاندند..... و مردم را در گرمای آفتاب نگه میداشتند و به سختی میزدند »

I.P. Petrushevskii در کتاب تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، تالیف دستجمعی ۶ خاورشناس روسی، ترجمه فارسی، برگ ۴۷

« فاتحان عرب نه اینکه تنها املاک و اراضی ایرانیان را در سرزمین های تسخیر شده تصرف کردند و غنای عظیمی را بصورت وجوه نقد و طلا و نقره و منسوجات و گله های اسبان و گاوان و گوسفندان و هزاران برده به دیار خود فرستادند، بلکه در کشاورزی و دامداری در همین اراضی نیز به بهره کشی از صاحبان اصلی آنها پرداختند. »

A.U. Yakubovskii در کتاب تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، تالیف دستجمعی ۶ خاورشناس روسی، ترجمه فارسی، برگ ۱۶۲ :

« همینکه خلفا موضوع «مهر کردن» افراد روستاها را معمول داشتند وضع کشاورزان تحمل ناپذیر شد. این عمل چنین بود که به گردن هر روستایی که خراج و جزیه میپرداخت صفحه ای سربی می‌آوختند و روی آن مشخص میکردند که این مرد اهل کدام رستاق(بخش) و دهکده است. اگر روستایی به ناحیه دیگری میرفت وی را بازداشت کرده و به محل سکونتش که بر

صفحه نوشته شده بود باز میگرداندند و اگر کشاورزی به نقطه ای میرفت و صفحه سربی را به گردن نمیداشت او را به عنوان ولگردی بازداشت میکردند. این صفحه را فقط پس از پرداخت تمام مالیات از گردن ها دور میکردند و مجدداً هنگام حاصل نو میاوختند. این رسم که داغ بردگان را به یاد میآورد در نظر روستاییان که هنوز نظامات جماعت آزاد و خود مختار روستایی دوران پیش از عرب رت به یاد داشتند تخفیف و توهینی شمرده میشد. «

A.U. Yakubovskii در کتاب تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، تالیف دستجمعی ۶ خاورشناس روسی، ترجمه فارسی، برگ ۱۶۱:

« میزان خراج از چه قرار بود؟ مقایسه مدارک قبل از اسلام با دوره اسلامی نشان میدهد که اعراب میزان مالیات اراضی را نسبت به دوران ساسانیان بلااستثنا، افزایش دادند، چنانکه از هر جریب گندم زار ۴ درهم و از هر جریب جو زار ۲ درهم خراج میگرفتند، در صورتیکه در عهد خسرو انوشیروان از هر جریب گندم زار یا جو زار تنها یک درهم مالیات گرفته میشد. در عهد آخرین خلفای اموی ایرانیان مغلوب و مطیع از ربع تا ثلث تمام محصول خود را به رسم خراج به حکومت عرب میپرداختند. «

بن مایه ها:

۱- برای اطلاعات بیشتر در باب جزیه و خراج و کیفیت جمع و جبایت آنها و همچنین برای حدود و میزان و طرز وصول این اموال رک به کتاب Daniel C. Dennett راجع به «تبدیل مذهب و امر جزیه در اوایل اسلام» چاپ ۱۹۵۰ و کتاب Lokkegard راجع بنرخ مالیات در دوره قدیم، چاپ کپنهاک ۱۹۵۰ که درین باره اطلاعات و معلومات مفیدی در آنها هست. کتاب دنت ترجمه فراسی هم دارد.

۲- الاموال ابی عبید برگ ۵۳

۳- رک: معالم القریه برگ ۳۹-۴۵ و کتاب الخراج برگ ۱۸؛ ۶۱؛ ۶۲؛ ۷۰ و ۷۱ و همچنین برای اطلاعات بیشتر در باب اهل ذمه و رفتار مسلمین با آنها رجوع شود بکتاب، اهل الذمه فی الاسلام، تالیف ا. س. ترتون. ترجمه و تعلیق حسن حبشی. مصر ۱۹۴۹

۴- کتاب الخراج برگ ۶۱ و ۶۲

۵- رک: جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی ج ۲ برگ ۵۴ و برگ ۶۱. این کتاب جرجی زیدان را آقای علی جواهر کلام بفارسی نقل کرده است و در تهران بسال ۱۳۳۳ چاپ شده است.

۶- تاریخ قم برگ ۳۰

۷- ابن الفقیه برگ ۲۸۲

۸- ابن الفقیه برگ ۲۴۸ و برگ ۲۸۲

۹- اصطخری برگ ۱۵۸

۱۰- فون کومر؛ رجوع شود به Van Volten برگ ۳

گردآورنده:
شاهین کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>